

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه جن (جلسه پنجم)

ختم مضمومی استادانوت ۹۳/۸/۱۷

برای اینکه بهترین روز عمرمان را تجربه کنیم **صلوات**

برای اینکه ان شاءالله بهترین معارف عالم بر قلبمان نازل شود و ما ظرفیت آن را داشته باشیم **صلوات**

برای اینکه هر که قصد خیری دارد و در جلسه شرکت کرده به آن برسد و بیشتر از آنچه به ذهنش می آید هم به

او بدهند **صلوات**

احتمالا امروز جلسه آخر سوره جن است. آیات ۶ و ۷ به بعد را مرور می کنیم. قبل از شروع موضوعاتی که به ذهنم می رسد را برای جمع بندی سوره می نویسم. هر کس متناسب با سلیقه اش می تواند آن را در نظر بگیرد و در ادامه بحث به آن توجه کند و نتایج را ارزیابی کند. این موضوعات اینطور نیست که بخواهیم درباره اش حرف بزنیم اینها یعنی این موضوعات از این سوره قابل برداشت است. این موضوعات به عنوان سر نخ های مباحث سوره ارائه می شود.

موضوعات:

- ۱- علم: خود علم و بیان یک مدل علم که همراه با واژه ظن است. ظن همان علم است که سوره ماهیتش و چگونگی شکل گیری اش را بیان می کند. ممکن است فروع دیگری هم داشته باشد. تمایزات و تشابهات علم انس و جن را بیان می دارد که شاید شعب مختلفی هم داشته باشد مثلا نسبت ابزار و حقایق در علم و قس علی هذا...
- ۲- چرایی آگاه سازی از وجود جن: آگاه شدن و آگاه سازی از وجود جن و چرایی آن و نقش آن در خلقت و زندگی انسان.
- ۳- نقش خاتمیت (نبوت) در کنترل القائنات منفی. که این هم یکی از مباحثی است که می توان در این سوره پیگیری کرد. که چرایی و نیز چگونگی اش را تا حدودی می توان فهمید.

۴- تاثیر خاتمیت در روش‌های زندگی و سبک زندگی با رویکرد مسئله پناه. چون سبک زندگی رویکردهای مختلفی دارد. رویکرد پناه و استعاذه‌اش از موضوعات این سوره است.

۵- چرایی و چگونگی ارتباط انسان با غیب.

۶- بحث‌هایی مثل استعاذه و پناه بردن به همراه چرایی و چگونگی آن. این موضوع می‌شود تتمه سوره ناس و فلق که از این سوره زوج سوره شده است.

۷- مهم‌ترین باورهای زندگی که بخشی از آن در سوره نوح گفته شده است. (برای تکمیل مباحث سوره نوح)

۸- تمایزات و تشابهات موضوعات علمی که منظور علم هدایت است. (در انس و جن)

قصدمان کار بر روی این موضوعات نیست. فقط بر شمردیم. در طول مطالعه سوره هر کدام را یک سری زده-ایم.

حالا سوره را مروری می‌کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أُوْحِيْ اِلَيَّ اَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱)

این گروه جن در جستجوی هدایت بودند.

يَهْدِيْ اِلَى الرُّشْدِ فَاَمَّا بِهٖ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا اَحَدًا (۲)

این ها پیامبر را با قرآن شناختند و در واقع جز آن افرادی از مخلوقات بودند که اعجاز قرآن را به سرعت متوجه شدند. بر خلاف ما که خیلی ممکن است طول بکشد تا اعجاز قرآن را بفهمیم. فهمیدند و مضامینی در آنها فعال شد:

وَ اِنَّهٗ تَعَالٰى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَّ لَا وَاكِدًا (۳)

بخش اول حرفهایشان مربوط به توحید است و مباحث یگانگی خداوند و شرک نوزیدن به او

وَ اِنَّهٗ كَانَ يَقُوْلُ سَفِيْهُنَا عَلٰى اللّٰهِ سَطَطًا (۴)

وَ اَنَا ظَنَّنَا اَنْ لَّنْ تَقُوْلَ الْاِنْسُ وَّ الْجِنُّ عَلٰى اللّٰهِ كَذِبًا (۵)

وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (٦)

قسمت دوم درباره توحید افعالی است که مربوط می‌شود به ارتباط انسان با خدا و چگونگی آن و موضع‌گیری‌های نابحق او و ضعف توحیدش که این منجر می‌شود به اینکه گروهی به به گروه دیگر پناهنده بشوند به جای پناه بردن به خدا.

وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا (٧)

موضوع بعدی مربوط به بعث است البته بعث انبیاء. بعث قیامت هم برخی از مفسران گفته‌اند. هر دو را مفسران گفته‌اند. اولی درست‌تر است. این‌ها رسالت انبیا را با بعث مطرح می‌کنند. وقتی هم که راجع به قیامت می‌گویند درباره زنده شدن مردگان است. اینها اعتراضشان به این است که چرا بعضی فکر می‌کنند که بعثتی رخ نمی‌دهد.

وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مَلِيئَةً حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا (٨)

این آیه می‌تواند زیر مجموعه بحث قبل باشد. بعث انبیا مربوط به وحی و القائات عینی می‌شود.

وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا (٩)

وَ أَنَّا لَا نَدْرِي أَ شَرٌّ أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (١٠)

یکی از موضوعات مهم دیگر بحث نحوه زندگی انسان است و موضوع خیر و شر آن که می‌شود نفع و ضررش. وقتی که نفع و ضرر در مقام انتخاب قرار بگیرد به خیر و شر بیان می‌شود. وقتی که فرد ضرر را انتخاب می‌کند یعنی شر. شر همان ضرر است وقتی که انتخاب شود.. خیر نیز همینطور. موضوع مهم بعدی که برای جنیان مهم شد، این موضوع بود. می‌گویند ما نمی‌دانیم این اتفاقی که برای این‌ها افتاده برایشان شر است یا خیر.

البته در آیه اراده خدا هم مطرح است.

رَشَدًا: منظور وقتی است که نفع النفع رَشَدًا

جن نمی‌تواند این موضوع را تحلیل کند.

این که وحی آمد و ما هدایت شدیم برایش در انسان تاثیر مثبت می‌گذارد یا منفی را نمی‌تواند تحلیل کند. البته اراده خدا را ابتدای حرفشان بحث نکرده‌اند. فقط خواسته‌اند به نتیجه خیر یا نفع النفع برسند که این علامت سوال است. نمی‌دانیم این اتفاق برآیندش برای انسان مثبت است یا شر.

الخیر فی ما وقع: ال آن عهد می‌تواند باشد: آن وقت خیر اختیار عاقلانه در معنا می‌آید: مصدر می‌شود خیر.

به مطلق خوبی می گوید خیر..در چه صورتی می گوید؟ در صورتی که موجبات هدایت شما را فراهم کند. اگر خوبی موجبات هدایت را فراهم کند، خوبی است. نعمت یا نعمتی که موجبات هدایت را فراهم می کند. در واقع اینجا دارید در آن خیر را مستتر می کنید، که همان هدایت است چون خیر اختیاری است.

خیر امر وجودی است. مثلا این عالم خیر است. اختیار آدم های خیراند یعنی موجب هدایت مردم هستند. این ها اختیارند. به هر حال در انتهای خیر، هدایت و نفع و اختیار وجود دارد. حالا یک وقتی به انتهای آن نگاه می- کنید می گوید خیر یا به وسط آن نگاه می کنید که نفع است. یک وقت به اولش نگاه می کنید که اختیار است. بستگی دارد که از چه منظری به آن نگاه کنید.

هم خیر به صورت مصدر آمده هم صفت مشبیه. شر نیز به همین صورت. وقتی کسی از ذاتش به جز انحراف صادر نشود، به وجودش می گویند شر. می شود شر دو اب که همان شیطان است. از آن موجود هیچ انتظار خیری نمی رود. حالا سوره فلق می تواند همه این لایه ها را بگوید اما مقامش مقام انتخاب است. یک مقام ضرر هم هست که آن را مطرح می کند. فرد این را به ضرر خودش انتخاب می کند مثلا می گویند این غذا سمی است می گوید می خواهم بخورم..می دانم اما نمی توانم نخورم. اینها شر است. در این حالت فرد به ضرر خودش رضایت می دهد.

آدم ها بر اساس آخر کارشان که خیر یا شر است طیف پیدا می کنند. آدمی که طفل است مقام اختیار خود را واگذار می کند. می گوید من همینم که هستم..او طفل است. حالا این "أ شر اريد بمن فی الارض": بیشتر ناظر به آن ضرر است. منتها این را با ضرری مطرح می کند که فرد رو به آن می کند و زیر بار آن می رود. سه مرحله دارد: ۱- گزینش: اینکه بفهمد می تواند خیری را انتخاب کند و آن را ترجیح بدهد ۲- بهتر و بدتر را بفهمد. که ماهیت اش می شود نفع. ۳- فرد وقتی نفع را انتخاب کرد در خودش تاثیری می گذارد این می شود هدایت یعنی تاثیر اختیار نفع که به آن می گویند هدایت. شر یعنی طرف قدرت ترجیح ندارد یعنی ساختار ترجیح ندارد یا اینکه ترجیح می دهد اما خلاف آن عمل می کند.

وقتی که این اختیار با این شر پذیرفته شد، محصولش می شود ضلالت.

نتیجه	موجودیت	اختیار
+ : رَشَدًا: نفعی است که منجر به هدایت می شود	+	+
- : شر / ضلالت	-	-

نفع النفع: رَشَدًا است.

رشد در این سوره ۴ مرتبه آمده که می‌توان یک معناشناسی رشد بر اساس این سوره‌ها داشت. در همه این رشد‌ها نفع و هدایت مشترک است. از همان اول سوره آیه ۲ و همینطور آیه ۱۴ که باز همان هدایت معنا می‌شود مثل آیه ۲. یک جای دیگر به معنای مقابل ضرر است. منتها اگر در این سوره رشد را نفع به علاوه هدایت بگیریم، همه آیات را پوشش می‌دهد.

رشد ناظر به غایت است. اگر به مقدماتش هم نگاه شود به محصولش بیشتر نظر دارند، تا به مقدماتش. رشد معنایش حالت محصول است. هدایت مسیر و فرآیند است. فرآیند رسیدن به رشد هدایت است.

تفاوت هدایت و رشد: هدایت اتفاق می‌افتد و رشد حاصل می‌شود. یعنی فرآیند هدایت وقتی به نتیجه می‌رسد رشد نام می‌گیرد. سیر رشد: هدایت.

در التحقیق را هم اگر نگاه کنیم هدایت رشد را معنا می‌کند. ضرر یا نفع می‌تواند به انسان خیر برساند. برای همین خدا را نافع و ضار می‌دانیم. مثلاً حسادت ضرر است اما اگر اثر نکند در فرد محسود و نعمت را زائل نکند، شر نیست. شر حتماً ضرر هست اما ضرر حتماً به شر منجر نمی‌شود.

اگر محسود آن را در مقام اختیار قرار ندهد، برایش خیر می‌شود. اگر متوجه نباشد فقط ضرر می‌بیند. اگر ضرر را در زندگی اش وارد کند، برایش شر می‌شود.

از اهل بیت محسودتر نداشته‌ایم. در حالی که نفع برنده‌ترین فرد مثلاً امیر المومنین (ع) بوده است.

در سوره دیگر ضرر را در مقابل نفع می‌آورد اما اینجا مقابل رشد مقابل می‌آورد. چون نفع در آن وجود دارد اما تازه نفع در آن تثبیت شده لذا تثبیت نفع را رشد می‌گویند. این هیچ وقت به گمراهی آلوده نمی‌شود. محبت اهل بیت نفعی است که هیچ ضرری ندارد یعنی هیچ وقت به گمراهی منجر نمی‌شود.

نفع طبق مقصد است که سنجیده می‌شود.

پایه‌ای‌ترین بحث در مهارت‌های زندگی و در اصول دین، بحث نفع و ضرر است. خیلی از مباحث ممکن است این طرف و آن طرف بشود و شما را گیر باندازد. مثلاً ما فلان جای دنیا زندگی می‌کردیم فلان و فلان... باید بروید سراغ نفع و ضرر در آن شرایط. ازین رو می‌گویند هر کس در هر مسلک و دینی، نفعی را که تشخیص می‌دهد اختیار کند و مقابله با ضرر کند، تقوی و خود کنترلی پیدا می‌کند. این یعنی هر کدام از ما اگر تا الان هدایت نشده‌ایم به نفعی که تشخیص می‌داده‌ایم عمل نکرده‌ایم.

اغلب در شروع هدایت گیر می کنند خیلی جلو رفته اند و خیلی کارها می کنند، اما به این که یکی از پایه ای ترین کارهاست، عمل نمی کنند.

در سوره فلق به پیامبر ضرر رسید اما شری به او نرسید. ضرر در صورت انتخاب درست، به شر منجر نمی شود.

نکته: واژه ها در قرآن این طوری است که هر واژه ای را که بررسی می کنید یک محدوده معنایی ای دارد. یک قسمت مقدمات، لوازم و آثار و نتایجی دارد. در بعضی واژگان این طوری است که برای قسمت های مختلف آن واژه های مختلفی وضع شده است یعنی ممکن است تبدیل شود به سه واژه متناهی (اجتماعاً افتراقاً) یکی از آن ها که آمد باقی اش هم هستند). برخی واژگان هستند که پیوسته هر سه حالت شان را با یک واژه معرفی می کنند مانند واژه نور یا ذکر در واقع این واژگان هم مقدمات را دارند و هم دو تای دیگر را.

فرآیند رسیدن انسان از استعداد به بلوغ، ابتلائات است اما فتنه ها نوعاً دست ساز اند.

وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا (۱۱)

طرائق قدا: راه هایی که از هم شکاف دارند / متصل نیستند و انقطاع دارند از بن تا نتیجه / همگرا نیستند و اگر ایند. / این واگرایی مبنا دارد و مبنای اصلی صالح بودن است. قدد شدن طرائق مهم است.

در تشخیص راه النقات وجود دارد و نه در خود راه. رویکرد جنیان صفر و یک است و طیف ندارد. برای همین هم وقتی در آیه شر می گوید آن سمتش را رشد می گوید، اگر نبود خیر می گفت. چون این وضوح دارد و می تواند صالح را از غیر صالح تشخیص دهد، می تواند مبنایی که حاکم بر طرائق قدا هست را لمس کند و حس کند. طرائق قدا این است که می شود بر خلاف اراده خدا هم عمل کرد. یکی از آن ها این است. می شود از تبعات و آثار عمل گریخت. این دو تا می شود مبنای حاکم بر طرائق قدد. این دو تا نه به صورت واضح اما به نوعی در طرائق قدد انسانی هم هست.

این ها ظهور شرک است منتها به صورت شرک عملی.. شرک علمی همین است که انسان برای خدا شریک قائل شود، همین که ذات خدا دوئیتی دارد، اما عملی این است که کاری در عالم انجام شود که بر خلاف اراده خداست مثلاً یک جایی در عالم کاری صورت می گیرد که می شود مخفی اش کرد و آن را گردن نگرفت.

امهات راه ها را می شود بر این ها گرفت. بعدی آیه زیر است :

وَ أَنَا ظَنَّنَا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا (۱۲)

سوال: کسانی که در عالم دچار انحراف یا کار خطا انجام می‌دهند، آیه به اراده خداست یا به خلاف اراده اوست؟

خداوند ساختاری آفریده که مشیتش در آن این بوده که انسان دارای اختیار است. اراده خدا به این تعلق گرفته که انسان نظام اختیار داشته باشد. خدا می‌تواند این نظام را از انسان، سلب کند.. البته این کار را هم با مرگ انسان انجام می‌دهد. بنابراین این خیلی مهم است که اعتبار کردن اختیار یا عدم اعتبار آن، معنی‌اش حیات و هدایت است.

به اختیار بد می‌گوییم شر. اختیار مثبت است. ولی به آن می‌گوییم گزینش شر.

در جن آن قدرها که ما نیاز به تحلیل داریم و فضا برایمان روشن نیست برای آنها نا واضح نیست.

معنای آیه ۱۱: در میان ما افراد صالح و غیر صالح وجود دارند.

صالح: کسانی که در نسبت به پروردگار سازگاری دارند./ چیزی در معنای مسلمون است.

این یعنی شکاف در ما وجود دارد.

معنای آیه ۱۲: ما یقین یا علم داریم که هرگز نمی‌توانیم بر اراده خدا در زمین غالب شویم. یعنی نمی‌توانیم خدا را در زمین عاجز کنیم و نمی‌توانیم از پنجه قدرت او فرار کنیم و بگریزیم.

هر جایی که خلیفه بودن خدا در زمین مصداق دارد این آیه هم در آن مصداق دارد.

علت همه اشتباهات انسان سر نادیده گرفتن اراده خداست و اشتباهی که در این بحث وجود دارد (یعنی بین یک تضادی گیر می‌افتد) این است که بین اراده خدا و نظام اختیار خود که به اذن خداست گیر می‌کند و ازین رو مکاتب اشاعره و معتزله از این قضیه درآمد.

باورهای مشترک بین انس و جن: وحدت عبودیت بین انس و جن. حالا اگر یک وقتی بخواهید وجه اشتراک بگیرید برای این عبودیت چند محور دارد یکی از این محورها توحید، نبوت، سبک زندگی، آسیب شناسی است که سوره بالاتر آن را گفته است. دانستن این محورها چه کمکی به ما می‌کند: اینکه انسان می‌تواند عبودیت خودش را با عبودیت جن همراستا بکند. ممکن است بگویید اصل این که این کار را بکند چی می‌شود: این می‌شود که خود فضای عبودیت در عالم، ایجاد گستردگی هدایت می‌کند. خیلی اوقات به خاطر این فضای عبودیت بسیاری از خیرات نازل می‌شود گویی که شما نیروهای عالم را هم راستا کنید.. این یک مدل تسخیر است و این تسخیر در دوره خاتمیت اتفاق افتاد. نوع تسخیرش از نوع همراستا کردن عبودیت است. این

موضوع مهمی است که ما اگر بخواهیم درباره آن صحبت بکنیم مثل این می ماند که عالم مثلاً احتیاج دارد به اسلحه بعد کسی می آید و می گوید من بر قلبها حکومت می کنم که از هر اسلحه ای بران تر است. نوع حاکمیتش متفاوت است. (مانند امام زمان) اینجا همراستا کردن مردم است. این داستانش خیلی فرق می کند. زمان پیامبر این ها فقط قرآن را گوش دادند حتی پیامبر کاری با این ها به این معنا که با انسان ها دارد نداشت. همه کارها را خودشان کردند. ارتباط پیامبر با جن با ارتباط همه انبیا با جن فرق می کند.. سبکش فرق می کند.. سبکش همین همراستایی نیروهای عالم است.. او نیروهای آشکار و پنهان را هم راستا می کند.

یک وقتی شما از ابزار برای همراستایی استفاده می کنید و یک وقت از هم راستا کردن دو نیرو استفاده می کنید و همگرایش می کنید.

واژه قرآنی همراستایی، تألیف است.

قاعده کلی این است که وقتی نیرویی اضافه می شود همه را تحت تاثیر قرار می دهد.

اگر ما میدانستیم که هر کار بدی می کنیم بلافاصله به ما می رسد، خب آن کار بد را نمی کردیم. (اگر می دانستیم تا فلان حرف زشت را می زیم آنا در گوش ما سیلی می زند آن را حرف را نمی زدیم) چون تبعات اعمال را جز عمل نمی دانیم و فکر می کنیم با انجام یک عمل از تبعاتش فرار می کنیم.

وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا (۱۳)

رهق: فرا گرفتن آن چیزی که انسان از آن خوشش نمی آید. غشیان یعنی پوشیده شدن به آنچه که فرد نمی - پسندد.

بخس: یعنی چیزی که حق است نیست، کم است. / چیزی که خوب و خیر است نیست، کم است. / مطلق نقصان نیست اما نقصان حق است یعنی شی وجودی نیست و کم است.. مثلاً یک نفر نمی تواند فکر کند، چشم ندارد.

ایمان به خدا مانع از کم بینی، خرد بینی، حقارت نفس و... است. این ها بخش است.

ایمان به خدا مانع از افسردگی، دل مردگی و... است. این ها رهق است.

عوذ و پناه مردان به جن موجب افسردگی، دل مردگی، غم و اندوه پیوسته است. وقتی آدم خدا را دارد یعنی همه چیز دارد. علم، قدرت و.. همه چیز.

همه عوذ انسان باید به رب فلق .. در سوره فلق و ناس باشد.

شعوب توحید این هاست: استعاذه/ استغفار/ تسبیح/ تحمید/ تهلیل/ تکبیر/ صلوات (هفت تا عدد سعی صفا و مرده است).

صلوات ثواب همه مراحل قبل را در خودش دارد و ترکیبی است.

همان طور که باقی اش برای خداست استعاذه هم باید به خدا باشد.

همه محرومیت‌های انسان و جن را می‌توان با دو رویکرد رهق و بخش نگاه کرد. شما یا یک چیزی ازتان کم می‌شود یا چیزی بهتان اضافه می‌شود این دو عامل ناخوشی‌تان قرار می‌گیرد. مثلاً یک نفر مریض می‌شود می‌شود - شود بخش (کاستی) یا چیزی به او القا می‌شود که اضافه شدن خوبی نیست مثلاً نجاست که به او اضافه شده ولی این اضافه شدن ناخوشایند است.

اینکه خدا دارد این حقایق را از طریق جن می‌گوید برای ما به نوعی کسر شأن است! (ما باید این‌هایی را که اجنه ابراز می‌کنند داشته باشیم).

برای بخش دو رکعت نماز، صلوات، توسل و... ایمان را بالا می‌آورد. (در موضعیت اضطرار باید سریع عمل کرد لذا باید به این موارد که گفته شد سریعاً رجوع کنیم).

لا یخاف یعنی نگران این دو نیستند. این خاصیت ایمان است. فرد فقط کمبودش خداست... می‌گوید من فقط خدا را می‌خواهم.. تنها کمبود زندگی من خداست.

وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَ الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (۱۴)

قسط: معنی مطلوبی در زندگی ما دارد. توزیع عادلانه را قسط می‌گویند. یک تقسیم است، تقسیمی که بر اساس انطباق باشد اما این جا آن را منفی و در مقابل تسلیم آورده یعنی مسلمان را در مقابل قاسط آورده شده است. در توضیح این معنا اینطور می‌گوییم که:

مقسط: عدول کننده به سوی حق

مسلمان: تسلیم در برابر حق

قاسط: نافرمان در برابر حق

طبق حرف علامه اینطور است.

اما در التحقیق می گوید: قاسط در این مورد مقابل مسلمان است. مسلم: کسی که تسلیم و رضایت به تقسیط خدا دارد.

قاسط یعنی کسی که خودش را محق می داند در تقسیط حق. برای خودش حق قائل است. تسلیم نسبت به تقسیط الهی نیست.

مسلمان: تسلیم نسبت به تقسیط الهی است. / اراده حق را جاری کننده قسط می داند.

قاسط: محق دانستن خودش نسبت به تقسیط. / خود را و اراده خودش را جاری کننده قسط می داند.

فرقش در یک "من" داشتن و نداشتن است.

یک موقع انسان می گوید من وظیفه دارم اراده خدا را در زندگی خود جاری کنم.. این مسلم است. اما این که خودش فکر می کند باید حق را جاری کند، او قاسط است.

نتیجه: انسان در هنگام توزیع برنامه هایش، و امکاناتش و ... که مثلاً نعم و رزق و .. است باید بر مبنای حکم الهی و تسلیم نسبت به اوامر او این توزیع را انجام بدهد.

اگر خلاف این بشود قاسط است. در اسلام و کفر، این کفر خاص است. کفر برنامه ریزانه است.

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (۱۵)

وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا (۱۶)

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا (۱۷)

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۱۸)

وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا (۱۹)

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا (۲۰)

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا (۲۱)

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۲)

إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا (۲۳)

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا (۲۴)

قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا (۲۵)

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا (۲۶)

إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِن خَلْفِهِ رَصَدًا (۲۷)

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲۸)

تعمیل در فرج امام زمان صلوات